

نسبت‌سنجی نقش زنان و نهادهای اجتماعی در بازسازی نظم اجتماعی در پسابحران‌های سیاسی-اجتماعی دهه ۹۰ و ۱۴۰۱ در ایران

محسن افروغ^{*۱}

۱-دکتری علوم سیاسی، موسسه آموزشی و پرورشی امام خمینی علیه‌السلام، قم، ایران. (نویسنده مسئول)

afroughmohsen1318@gmail.com

تاریخ پذیرش: [۱۴۰۴/۱۱/۱۷]

تاریخ دریافت: [۱۴۰۴/۸/۱۵]

چکیده

تحولات اجتماعی دهه ۹۰ و به‌ویژه رخداد‌های ۱۴۰۱ نشان داد که زنان به یکی از مهم‌ترین کانون‌های منازعه ادراکی و رسانه‌ای علیه جمهوری اسلامی تبدیل شده‌اند؛ با این حال، تحلیل‌های رایج غالباً یا زنان را به کنشگرانی احساسی و واکنشی تقلیل می‌دهند یا آنان را در چارچوب روایات رسانه‌های بیگانه به‌عنوان پیشران گسست اجتماعی صورت‌بندی می‌کنند. این پژوهش با به‌کارگیری روش توصیفی-تحلیلی و اتکا بر داده‌های مستند، می‌کوشد با استفاده از یک چارچوب نظری سه‌سطحی شامل آسیب‌های نهادی پسا بحران، الگوهای کنشگری زنان در دوره بحران و سازوکارهای بازسازی نظم اجتماعی در مرحله پسا بحران، نقش واقعی زنان را در پویای ادراکی و هنجاری جامعه ایران آشکار سازد. یافته‌ها نشان می‌دهد که عملیات شناختی علیه زنان از طریق برجسته‌سازی سوژه‌هایی چون پوشش، کرامت، نشاط اجتماعی، نقش مادرانه و مشارکت مدنی، در پی تخریب انسجام ادراکی و ایجاد چندپارگی هویتی است؛ اما ظرفیت نرم زنان در عرصه خانواده، نهادهای اجتماعی زنانه و شبکه‌های محلی، این عملیات را تا حد زیادی خنثی کرده و مسیر ترمیم شکاف‌های ادراکی و هنجاری را تسهیل کرده است. تحلیل نتایج نشان می‌دهد که زنان با تقویت مرجعیت‌های عاطفی، بازتعریف مرز میان اعتراض مشروع و آشوب، تثبیت روایت ملی و بازتولید سرمایه اجتماعی، به بازیگران کلیدی در عبور جامعه از بی‌ثباتی ادراکی به سامان‌یابی اجتماعی تبدیل شده‌اند. بر این اساس، پژوهش نتیجه می‌گیرد که فهم نقش زنان در ایران معاصر باید از سطح تحلیل‌های احساسی عبور کرده و در چارچوب «نظم‌سازی پسابحران» و «مدیریت ادراک جمعی» بازتعریف شود؛ امری که تقویت جایگاه زنان در حکمرانی و نهادهای اجتماعی را به ضرورتی راهبردی برای امنیت اجتماعی و ثبات ملی بدل می‌سازد.

کلیدواژه: زنان، جنگ شناختی، بازسازی نظم اجتماعی، سرمایه اجتماعی، حکمرانی ادراکی.

۱- مقدمه

دهه نود خورشیدی در ایران با سلسله‌ای از ناآرامی‌ها، فشارهای روانی- رسانه‌ای و برخی بحران‌های اجتماعی همراه بود که در امتداد راهبردهای جنگ ترکیبی دشمن علیه جمهوری اسلامی ایران قابل تحلیل است. هرچند این بحران‌ها گستره و عمق یکسانی نداشتند، ولی در مجموع بر پیکره نظم اجتماعی، اعتماد عمومی و کارکرد نهادهای اجتماعی اثرگذار بوده‌اند. تجربه این دوره نشان داد که فراتر از مدیریت امنیتی و سیاسی بحران، بازسازی نظم اجتماعی پس‌بحران مسئله‌ای اساسی است؛ مرحله‌ای که استمرار آرامش، انسجام و ثبات جامعه را تضمین می‌کند و از مهم‌ترین وظایف نخبگان کشور در جهت تحقق اهداف حکمرانی مطلوب به شمار می‌آید (افروغ، ۱۴۰۳).

در این میان، نقش زنان به‌مثابه یکی از ارکان اصلی سرمایه اجتماعی، جایگاهی تعیین‌کننده دارد. زنان به دلیل موقعیت محوری در خانواده، شبکه‌های خویشاوندی و محلی، تربیت اجتماعی، پیوندهای عاطفی و نقش میانجی‌گرانه، در متن جامعه حضور فعال دارند و در فرآیند کاهش تنش، ترمیم شکاف‌ها و بازسازی معناها مشارک نقش‌آفرینی می‌کنند. این ظرفیت در دوره بحران و پس‌بحران اهمیتی افزون می‌یابد، زیرا بسیاری از پیوندهای اجتماعی که در بحران دچار گسست می‌شود، از طریق کنش‌های زنانه دوباره احیا می‌گردد (باغبانی و همکاران، ۱۳۹۹).

با وجود این جایگاه، در ادبیات پژوهشی کمتر به این پرسش پرداخته شده است که زنان دقیقاً از طریق چه مکانیسم‌ها و سازوکارهایی، در تعامل با نهادهای اجتماعی، می‌توانند به بازسازی نظم اجتماعی پس از بحران کمک کنند؟ پژوهش‌های موجود یا صرفاً نهادهای رسمی را بررسی کرده‌اند، یا علل سیاسی-اقتصادی بحران‌ها را برجسته ساخته‌اند، یا زنان را در سطحی فردی و غیرنهادی تحلیل کرده‌اند؛ حال آنکه مسئله اصلی، نسبت میان نقش زنان و کارکرد نهادهای اجتماعی در مرحله پس‌بحران است (احمدی، ۱۴۰۱).

اگرچه نگارنده می‌توانست دامنه زمانی خود را به رخدادهایی چون جنگ دوازده‌روزه رژیم صهیونیستی علیه ایران محدود کند، ولیکن مسئله اصلی پژوهش، نقش زنان در مواجهه با بحران‌ها و ناآرامی‌های داخلی است؛ بحران‌هایی که در صورت عدم ترمیم سریع نهادهای اجتماعی، می‌توانند به شکل‌گیری هویت‌های خرد و گفت‌وگوهای موازی در تقابل با آرمان‌های کلان نظام بینجامند. از همین رو، بحران‌های اجتماعی دهه نود و نیز رخدادهای ۱۴۰۱ به‌عنوان میدان‌های تحلیلی این تحقیق انتخاب شده‌اند. از سوی دیگر، بخشی از آسیب‌های اجتماعی این دوره ناشی از کاهش اعتماد عمومی و افزایش تنش میان مردم و نهادها بوده است. بازسازی این رابطه و احیای مشروعیت اجتماعی نهادها بدون مشارکت فعال زنان امکان‌پذیر نیست، زیرا زنان در بسیاری از موقعیت‌های واقعی زندگی، نقشی مستقیم در آرامش‌بخشی، اعتمادسازی و ایجاد همبستگی بر عهده دارند (افروغ، ۱۴۰۳).

برآیند این وضعیت، پیدایش خلأی نظری است: با وجود اشاره‌های متعدد به اهمیت زنان در انسجام اجتماعی، هنوز الگوی روشنی که تبیین کند «زنان چگونه و از طریق چه سازوکارهایی، در پیوند با نهادهای اجتماعی، نظم اجتماعی را پس از بحران بازسازی می‌کنند»، تدوین نشده است. از این رو، مسئله اصلی پژوهش چنین صورت‌بندی می‌شود: «در بحران‌های سیاسی-اجتماعی دهه نود ایران، زنان چگونه و بر پایه کدام سازوکارها، در تعامل با نهادهای اجتماعی، به بازسازی نظم اجتماعی و تقویت ثبات و انسجام کمک کرده‌اند؟ و این نقش چگونه می‌تواند در چارچوب سیاست‌های کلان جمهوری اسلامی ایران تبیین و تقویت شود؟»

این پژوهش می‌کوشد با تکیه بر چارچوب نظری تحقیق و با تحلیل کارکرد نهادها و ظرفیت‌های اجتماعی زنان، مدلی تبیینی برای نسبت زنان و نهادهای اجتماعی در فرآیند بازسازی نظم اجتماعی ارائه کند؛ مدلی که هم با واقعیت‌های جامعه ایران سازگار باشد و هم نیازهای سیاست‌گذاری کشور را پاسخ گوید.

۲- مرور مبانی نظری و پیشینه

مرور آثار علمی موجود نشان می‌دهد که اگرچه در سال‌های اخیر توجه قابل توجهی به نقش زنان در تحولات اجتماعی و نیز به کارکرد نهادهای اجتماعی در مدیریت بحران معطوف شده است، اما این مطالعات غالباً تنها یکی از اضلاع مسئله را برجسته کرده و از ارائه تحلیلی جامع درباره نقش زنان در بازسازی نظم اجتماعی پس از بحران‌های سیاسی-اجتماعی دهه نود بازمانده‌اند. هر یک از پژوهش‌های انجام‌شده بخشی از واقعیت را روشن ساخته‌اند، اما تاکنون تصویری منسجم از نسبت میان «زن»، «بحران» و «نهادهای اجتماعی» ارائه نشده و از همین رو خلأی آشکار در نظام دانشی این حوزه قابل مشاهده است.

در دسته نخست، پژوهش‌هایی قرار دارند که به‌طور کلان به تحلیل ناآرامی‌های دهه نود و به‌ویژه رخدادهای ۱۴۰۱ پرداخته‌اند؛ آثاری مانند حسینی و محمدی (۱۴۰۳) که صرفاً به نقش تاب‌آوری اجتماعی در شکل‌گیری ناآرامی‌های ۱۴۰۱ پرداخته‌اند و یا رضایی (۱۴۰۲) که ناآرامی‌های اخیر را از منظر جنگ ترکیبی صورت‌بندی کرده است. این مطالعات، اگرچه از حیث تحلیل کلان مفیدند، اما به‌ویژه دو محدودیت اساسی دارند: نخست آن‌که نتایج آن‌ها ناظر بر جامعه به‌طور کلی است و تحلیل مستقل و تفصیلی زنان در آن‌ها غایب است؛ و دوم آن‌که اغلب فاقد پیوند تاریخی با رخدادهای دهه نود بوده و توضیح نمی‌دهند که این ناآرامی‌ها چگونه بر بستر روندهای تکوین‌یافته پیشین شکل گرفتند.

گروه دیگری از آثار مستقیماً به نقش زنان در ناآرامی‌های اجتماعی پرداخته‌اند؛ از جمله پژوهش جلالی‌پور و قنبری (۱۴۰۳) درباره نقش زنان در رخدادهای ۱۴۰۱، یا مطالعه احمدی (۱۴۰۱) که به برجسته‌سازی جایگاه زنان در تحولات اخیر می‌پردازد. همچنین کرمی (۱۳۹۸) نقش زنان در مدیریت بحران را بررسی کرده و زروندی (۱۳۸۴) نیز در تحقیقات متأخر خود به کنشگری زنان در بحران‌های سیاسی-اجتماعی پرداخته است. با وجود ارزش این مطالعات، اغلب آن‌ها بر چگونگی و چرایی مشارکت زنان در بروز بحران متمرکز بوده و نقش آنان در مرحله پس‌بحران را نادیده گرفته‌اند. از سوی دیگر، تحلیل‌های ارائه‌شده عموماً توصیفی‌اند و توضیح نمی‌دهند که رخدادهای ۱۴۰۱ و نحوه حضور زنان در آن، چگونه ادامه روندهای اعتراضی دهه نود بوده و چه تحولاتی باعث پیوند این دو دوره شد. مهم‌تر آن‌که تعامل میان زنان و نهادهای اجتماعی در فرآیندهای بازسازی اعتماد، ترمیم انسجام و اعاده نظم اجتماعی در این آثار مغفول مانده و از دل آن‌ها نمی‌توان مدلی تبیینی برای نقش زنان در بازسازی نظم اجتماعی استخراج کرد.

در سوی دیگر ادبیات، پژوهش‌هایی قرار دارند که نهادهای اجتماعی را در مواجهه با بحران بررسی کرده‌اند؛ مانند زروندی (۱۴۰۰) که ضمن اشاره به ضعف‌های نهادی، بر ضرورت بازسازی ساختاری تأکید می‌کند. با این حال، در این آثار زنان عمدتاً به‌عنوان «گروه متأثر از بحران» دیده شده‌اند و نه «کنشگرانی فعال در بازسازی نهادهای آسیب‌دیده». در نتیجه، ظرفیت زنان در هم‌افزایی نهادی، تسهیل ارتباطات اجتماعی، کاهش شکاف‌ها و تقویت اعتماد عمومی چندان مورد مذاقه قرار نگرفته است. دسته دیگری از پژوهش‌ها در چارچوب جنگ ترکیبی و جنگ شناختی به تولید دانش پرداخته‌اند. آثاری چون جوانی (۱۴۰۱) و حاجی‌زاده (۱۴۰۱) ابعاد عملیات ادراکی و اطلاعاتی علیه زنان را با دقت قابل توجهی تحلیل کرده‌اند و نشان داده‌اند که چگونه دشمن با بهره‌گیری از ابزارهای رسانه‌ای و فناوری‌های شناختی، موضوعاتی مانند کرامت جنسیتی، مشارکت اجتماعی و سبک زندگی را هدف قرار می‌دهد. با این حال، نقطه ضعف مشترک این مطالعات رویکرد کاملاً تهدیدمحور آن‌هاست؛ یعنی در حالی که به آسیب‌پذیری زنان اشاره می‌کنند، کمتر به ظرفیت‌های آنان در خنثی‌سازی تهدید، بازتولید اعتماد یا بازسازی انسجام اجتماعی پرداخته‌اند. حتی پژوهش‌های مبتنی بر نظریات سیاست‌خیابانی - که عمدتاً از آثار بیات تأثیر پذیرفته‌اند - نیز بیشتر بر فرایند بروز تنش‌های جمعی تمرکز کرده و از ظرفیت زنان برای احیای تعادل اجتماعی سخنی به میان نیاورده‌اند.

در مجموع، ادبیات علمی موجود نشان می‌دهد که «زن» در پژوهش‌ها عمدتاً یا در جایگاه کنشگر معترض و یا هدف عملیات شناختی دیده شده است، اما نقش او به‌عنوان بازیگر اصلی بازسازی نظم اجتماعی کمتر محل توجه بوده است. هم‌زمان، بخش عمده‌ای از پژوهش‌های مربوط به نهادهای اجتماعی نیز اگرچه از اختلال نهادی در دوره بحران سخن گفته‌اند، اما نسبت آن نهادها با زنان و

ظرفیت‌های جنسیتی در تولید و بازتولید انسجام اجتماعی را تحلیل نکرده‌اند. برآیند این تحلیل نشان می‌دهد که ادبیات موجود، با وجود غنای نسبی در حوزه‌های جداگانه، فاقد پیوند تحلیلی میان عناصر «زنان»، «نهادهای اجتماعی» و «پسابحران» است. به همین دلیل، هنوز مدلی بومی، منسجم و کارآمد که بتواند سازوکار نقش‌آفرینی زنان در بازسازی نظم اجتماعی پس از بحران‌های سیاسی-اجتماعی دهه نود ایران را تبیین کند، ارائه نشده است. پژوهش حاضر دقیقاً در چنین خلأی جای می‌گیرد و می‌کوشد نقش زنان را در پیوند با نهادهای اجتماعی، در فرآیند بازسازی نظم پس از بحران‌ها، به صورت نظری و تجربی روشن سازد.

۱-۲- مفاهیم و کلیات

ورود اصولی، هدف‌مند و دارای ساختار به یک مسئله و همچنین اتخاذ موضعی روشن برای جلوگیری از سوء برداشت‌های احتمالی؛ نیازمند تبیین مفهومی واژه‌های اصلی این نگارش است. لذا در ابتدا به بازشناسی مفاهیم می‌پردازیم.

۱-۱-۲- نهادهای اجتماعی^۱

جامعه‌شناسان تعاریف متعددی از نهاد اجتماعی ارائه کرده‌اند که هر کدام بر جنبه‌های متفاوتی تأکید دارند. امیل دورکیم در تعریف کلاسیک خود، نهاد اجتماعی را این‌گونه توصیف می‌کند: «می‌توان نهاد را به تمامی باورها و الگوهای رفتاری اطلاق کرد که توسط جامعه بنیان نهاده شده باشد» (دورکیم، ۱۳۶۲). وی در ادامه با معرفی مفهوم «واقعه اجتماعی» به‌عنوان شیوه‌های عمل، تفکر و احساسی که خارج از فرد وجود دارند و از قدرت اجبارکننده برخوردارند، این پدیده را به دو دسته متمایز تقسیم می‌کند: نخست «نهادهای اجتماعی» به‌عنوان الگوهای ثابت، متشکل و متبلور رفتار و دوم «جریان‌های اجتماعی» به‌عنوان اشکال غیرمتشکل و غیرمتبلور رفتار (همان، ۱۹ و ۲۸).

براینسلاف مالیونفسکی با رویکردی انسان‌شناختی، نهادهای اجتماعی را این‌گونه تعریف می‌کند: «اجزای عینی و ماندگار فرهنگ که از ویژگی‌های عمومی، استقلال و سازمان‌یافتگی برخوردار بوده و متشکل از کنش‌های انسانی هستند» (صانعی، ۱۳۵۴). از دیدگاه هانری مندراس^۲، نهاد اجتماعی عبارت است از: «مجموعه‌ای از هنجارها و نقش‌های اجتماعی که مشروعیت یا عدم مشروعیت رفتارها را در یک ساختار اجتماعی تعیین می‌کنند، مانند نهاد ازدواج» (مندراس، ۱۳۵۴). تالکوت پارسونز نیز با تأکید بر کارکردگرایی ساختاری، نهادهای اجتماعی را «مجموعه‌های نسبتاً پایدار نقش‌های اجتماعی می‌داند که فروپاشی آن‌ها منجر به بی‌هنجاری اجتماعی می‌شود» (ادیبی و انصاری، ۱۳۵۵).

در جمع‌بندی این دیدگاه‌ها می‌توان نهادهای اجتماعی را به‌عنوان ساختارها و سازمان‌های تثبیت‌شده‌ای تعریف کرد که در پاسخ به نیازهای اساسی جامعه شکل گرفته‌اند. این نهادها - شامل خانواده، آموزش، اقتصاد، سیاست و دین - کارکردهای حیاتی در ایجاد و حفظ نظم اجتماعی ایفا می‌کنند. همان‌طور که آنتونی گیدنز اشاره می‌کند، این ساختارها در شرایط بحران ممکن است دچار اختلال شده و نیازمند فرآیندهای بازسازی باشند (گیدنز، ۱۳۷۸)، ویژگی مشترک تمامی این تعاریف، تأکید بر جنبه‌های ساختاری، هنجاری و کارکردی نهادها در تنظیم رفتارهای اجتماعی است.

۱-۲-۲- بحران اجتماعی^۳

بحران اجتماعی به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن نظم و ساختارهای اجتماعی در اثر عوامل سیاسی، اقتصادی یا فرهنگی دچار اختلال اساسی می‌گردد. این شرایط می‌تواند موجبات بی‌ثباتی گسترده، تشدید نابرابری‌های ساختاری و فروپاشی تدریجی نهادهای اجتماعی را

1. Social Institutions
2. dorkim
3. Henry Mendras
4. gidanz
5. Social crisis

فراهم آورد (رفیع‌پور، ۱۳۷۸)، بحران اجتماعی به مثابه پدیده‌ای چندبعدی و پیچیده، قادر است تمامی سطوح نظام اجتماعی از جمله خرده‌نظام‌های سیاسی، اقتصادی، اداری و فرهنگی را تحت تأثیر قرار دهد.

ماهیت بحران اجتماعی به‌گونه‌ای است که می‌تواند در لایه‌های مختلف جامعه گسترش یابد و موجب تهدید جدی تعادل عمومی، مخاطره افتادن امنیت اجتماعی، اختلال در سلامت عمومی و برهم خوردن نظم زندگی اجتماعی گردد، در حالی که نظام اجتماعی فاقد ظرفیت کافی برای مواجهه مؤثر با آن باشد (احتشامی و همکاران، ۱۳۹۸). تجلیات عینی بحران اجتماعی معمولاً در قالب تعارضات اجتماعی عمیق، ناآرامی‌های گسترده، شورش‌های سازمان‌یافته و اعتصابات سراسری قابل مشاهده است (باغبانی و همکاران، ۱۳۹۹). همچنین در حوزه نظری، سه چارچوب تحلیلی عمده برای تبیین علل و عوامل بحران‌های اجتماعی مطرح شده است: نظریه محرومیت نسبی، نظریه بسیج منابع و نظریه وابستگی نظام جهانی که بررسی تفصیلی هر یک از این رویکردها خارج از محدوده و اهداف این پژوهش است (زرقانی و همکاران، ۱۳۹۳).

در تعریف نهایی و جامع، بحران اجتماعی را می‌توان چنین توصیف نمود: «برهم خوردن نظم و تعاملات اجتماعی ناشی از ناهماهنگی سازمان‌های اجتماعی یا ناتوانی ساختاری نهادها در تحقق کارویژه‌های اساسی خود که در نهایت به تهدید پایه‌های اساسی حیات جمعی منجر می‌گردد.» این تعریف همه‌جانبه، ابعاد ساختاری و کارکردی پدیده بحران اجتماعی را به‌طور هم‌زمان پوشش می‌دهد.

۲-۱-۳- نظم اجتماعی^۱

نظم اجتماعی در ادبیات جامعه‌شناسی به مسئله‌ها بزی معروف است و به عنوان ضرورت حیات جمعی و ارزشی اساسی برای جامعه در نظر گرفته می‌شود. این مفهوم بیانگر نوعی تعادل پویا و متحرک است، نه وضعیتی ایستا و تغییرناپذیر. از دیدگاه جامعه‌شناختی، نظم اجتماعی به معنای پذیرش و اطاعت اعضای جامعه از هنجارها، ارزش‌ها و قوانینی است که اساس انسجام اجتماعی را تشکیل می‌دهند. آلن بیرو^۲، در تعریف این مفهوم اشاره می‌کند که نظم اجتماعی نشان‌دهنده هماهنگی، تعادل و انسجام در روابط اجتماعی است که افراد را از طریق سازوکارهای اقتصادی و سیاسی به زندگی مشترک سوق می‌دهد (بیرو، ۱۳۷۰)، بررسی عوامل شکل‌دهنده نظم اجتماعی همواره مورد توجه جامعه‌شناسان بوده است. ولادیمیر شلاپنتوخ^۳ در کتاب «نظم اجتماعی در جامعه معاصر» به این موضوع پرداخته و ترس اجتماعی را در کنار ارزش‌های درونی شده به‌عنوان پایه‌های اساسی نظم اجتماعی معرفی می‌کند (شلاپنتوخ^۳، ۱۴۰۰). این دیدگاه نشان می‌دهد که حفظ نظم اجتماعی می‌تواند هم متکی بر عوامل درونی مانند ارزش‌ها و باورها باشد و هم وابسته به عوامل بیرونی مانند ترس از پیامدهای نقض هنجارها.

ریشه‌های تاریخی اندیشه بازسازی اجتماعی به دوران باستان بازمی‌گردد. افلاطون با تأکید بر تربیت، آگوستین با طرح حکومت آرمانی مذهبی، توماس مور با تصویر آرمان‌شهر، رابرت اوون با استفاده از فناوری برای بهبود جامعه، کارل مارکس با نظریه انقلاب پرولتاریا و اسکینر^۴ با ایده مهندسی رفتار، همگی در شکل‌گیری این اندیشه نقش داشته‌اند (وودسون^۵، ۲۰۱۰). این سیر تاریخی نشان می‌دهد که دغدغه بازسازی و بهبود نظم اجتماعی همواره در کانون توجه اندیشمندان بوده است. بازسازی نظم اجتماعی به فرآیندهای سازمان‌یافته‌ای اشاره دارد که از طریق آن‌ها نهادها و ساختارهای اجتماعی پس از وقوع بحران ترمیم و احیا می‌شوند. این فرآیند پیچیده معمولاً در سه سطح مختلف صورت می‌پذیرد: در سطح خرد شامل مشارکت فعال شهروندان، در سطح میانی متکی بر فعالیت سازمان‌های غیردولتی و در سطح کلان وابسته به اقدامات نهادهای دولتی است. هر یک از این سطوح نقش خاص خود را در بازسازی نظم اجتماعی ایفا می‌کنند و در تعامل با یکدیگر می‌توانند به احیای ساختارهای اجتماعی آسیب‌دیده کمک نمایند (رفیع‌پور، ۱۳۷۸).

1. Social Order
2. Alain Birou
3. Shlapentukh
4. Proletarian Revolution and Skinner
5. Woodson

۳- روش‌شناسی

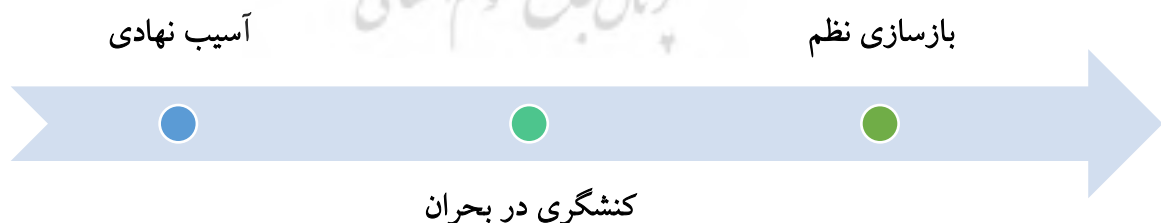
بازسازی نظم اجتماعی در پی ناآرامی‌های دهه ۹۰ و ۱۴۰۱، تنها با اتکای صرف به داده‌های تجربی قابل‌فهم نیست و نیازمند تکیه بر یک چارچوب نظری چندلایه است که بتواند هم منشأ بحران را توضیح دهد، هم سازوکار بروز آن را تحلیل کند و هم مسیر بازگشت جامعه به ثبات را روشن سازد. در چنین شرایطی، تحلیل نقش زنان و نهادهای اجتماعی - به‌عنوان دو عنصر کلیدی در مواجهه با بحران و ترمیم نظم پس از آن - صرفاً زمانی از انسجام برخوردار خواهد بود که نظریه‌هایی انتخاب شوند که بتوانند سه مرحله‌ی اساسی «شروع بحران»، «گسترش بحران» و «بازسازی پس از بحران» را تبیین کنند.

ناآرامی‌های دهه ۹۰ و ۱۴۰۱ در ایران نشان می‌دهد که بحران نه محصول یک عامل منفرد بلکه نتیجه‌ی تعامل سه سطح است:

- ✓ سطح نهادی: اختلال در عملکرد برخی نهادهای اجتماعی و سیاسی که زمینه‌ساز بروز بی‌هنجاری و شکاف‌های اجتماعی شد.
- ✓ سطح کنشگری خیابانی: ظهور الگوهای جدید کنش اعتراضی، به‌ویژه از سوی زنان که بخشی از آن متأثر از نظریه‌های سیاست خیابانی، نافرمانی مدنی و عملیات شناختی بود.
- ✓ سطح بازسازی اعتماد و نظم: که بر نقش نهادهای اجتماعی و ظرفیت‌های زنان در ترمیم پیوندهای اجتماعی، کاهش تنش و احیای انسجام ملی تکیه دارد.

به همین دلیل، چارچوب نظری این پژوهش باید سه کارکرد هم‌زمان داشته باشد؛ نخست، توضیح دهد که بحران چگونه و در کدام سطح نهادی شکل گرفته است؛ دوم، نشان دهد که چگونه زنان در مرحله بروز و تشدید بحران نقش پیدا کردند و این نقش از چه الگوهای نظری تبعیت می‌کند؛ سوم، روشن کند که همین زنان و نهادهای اجتماعی چگونه می‌توانند زمینه بازسازی نظم اجتماعی را فراهم کنند. بر این مبنا، نظریات انتخاب‌شده در این پژوهش نه مجموعه‌ای پراکنده، بلکه حلقه‌هایی وابسته و مکمل یکدیگرند. نظریه‌های بحران و آسیب نهادی، تحلیلگر سطح «علل زمینه‌ای» هستند؛ نظریه‌های کنشگری خیابانی، سیاست بدن، نافرمانی مدنی و جنگ شناختی، تبیین‌گر سطح «بروز بحران و نقش زنان»؛ و نظریه‌های سرمایه اجتماعی و بازسازی نظم اجتماعی، پاسخ‌دهنده به سؤال «چگونه می‌توان پس از بحران به ثبات و انسجام اجتماعی بازگشت؟» می‌باشند. از آنجاکه سؤال اصلی این پژوهش بر «نسبت‌سنجی نقش زنان و نهادهای اجتماعی در بازسازی نظم اجتماعی» متمرکز است، این سه دسته نظریه دقیقاً به همان ترتیبی کنار هم قرار می‌گیرند که منطبق مسئله اقتضا می‌کند:

شکل ۱: ترتیب قرار گرفتن نظریه‌ها



این روند تحلیلی، هم فهمی مرحله‌ای از ناآرامی‌های دهه ۹۰ و ۱۴۰۱ ارائه می‌دهد و هم ظرفیت زنان را از سطح کنش اعتراضی به سطح کنش بازسازی اجتماعی پیوند می‌دهد (احمدی، ۱۴۰۱). در نتیجه، چارچوب نظری این پژوهش یک چارچوب تک‌بعدی یا صرفاً توصیفی نیست، بلکه مدلی سه‌سطحی و کاربردی است که توان توضیح‌دهندگی، انسجام تحلیلی و ارتباط مستقیم با مسئله پژوهش را تضمین می‌کند و زمینه را برای ورود مرحله‌به‌مرحله به نظریات فراهم می‌سازد.

۴- یافته‌ها**۴-۱- نظریه‌های بحران اجتماعی و آسیب نهادی: تبیین سطح زمینه‌ای ناآرامی‌ها**

نقطه آغاز تحلیل ناآرامی‌های دهه ۹۰ و ۱۴۰۱، فهم اختلال در کارویژه‌های نهادهای اجتماعی و سیاسی است؛ زیرا در نگاه کلاسیک جامعه‌شناختی، زمانی که نهادها نتوانند وظایف تنظیمی و انسجام‌بخش خود را انجام دهند، جامعه در معرض بی‌هنجاری و بحران قرار می‌گیرد. دورکیم با طرح مفهوم «آنومی» توضیح می‌دهد که از هم‌گسیختگی قواعد مشترک و ضعف همبستگی می‌تواند واکنش‌های جمعی پرتنش و غیرقابل پیش‌بینی ایجاد کند؛ امری که در سال‌های پایانی دهه ۹۰ و سپس در ۱۴۰۱، در برخی لایه‌های اجتماعی ایران مشاهده شد. پارسونز نیز با تأکید بر کارکردهای چهارگانه نظام اجتماعی، نشان می‌دهد که هرگاه نظام نتواند اهداف مشترک، انسجام فرهنگی، قابلیت انطباق و انسجام نهادی را هم‌زمان تأمین کند، زمینه برای تعارض و بی‌ثباتی گسترده فراهم می‌شود (سفیری، ۱۳۹۴).

در ایران دهه ۹۰، بخشی از ناآرامی‌ها محصول همین «اختلال کارکردی» بود؛ اختلالی که خود را در قالب کاهش اعتماد عمومی، تضعیف پیوندهای نهادی و گسست میان انتظارات اجتماعی و ظرفیت پاسخ‌دهی برخی نهادها نشان داد. رفیع‌پور در بحث «سرمایه اجتماعی و فرسایش نهادها» نیز تأکید می‌کند که هر نوع تضعیف در شبکه‌های همبستگی نهادی، به‌طور مستقیم امکان بروز کنش‌های اعتراضی را افزایش می‌دهد (رفیع‌پور، ۱۳۸۰). به این ترتیب، نظریه‌های بحران اجتماعی این ظرفیت را دارند که «چرا»ی ناآرامی‌ها را توضیح دهند و مشخص کنند که کدام آسیب‌های نهادی زمینه بروز کنش‌های خیابانی را فراهم کرده است.

این لایه نظری، مقدمه‌ای ضروری است؛ زیرا ورود ناگهانی به نظریه‌های کنشگری خیابانی بدون تبیین زمینه نهادی، انسجام مقاله را از بین می‌برد. مبانی بحران نهادی، مرحله نخست چارچوب نظری را معین می‌کند.

۴-۲- نظریه‌های کنشگری خیابانی، نافرمانی مدنی

پس از تبیین سطح نهادی بحران، تحلیل باید به سطح «بروز کنش اعتراضی» منتقل شود؛ سطحی که در آن نقش زنان در دهه ۹۰ و به‌ویژه در رخداد‌های ۱۴۰۱ برجسته شد.

✓ الف) سیاست خیابانی آصف بیات

آصف بیات (۱۳۹۰-۱۳۹۱) با طرح نظریه «سیاست خیابانی» و «ناجنبش‌ها»، نشان می‌دهد که چگونه گروه‌هایی که فاقد سازمان سیاسی رسمی اند - از جمله زنان، جوانان و طبقات حاشیه‌نشین - می‌توانند از طریق کنش‌های پراکنده، پیوسته و غیر سازمان‌یافته، بحران‌های اجتماعی را تشدید یا تداوم بخشند. در چارچوب بیات، خیابان به «عرصه بیان نارضایتی‌های روزمره» تبدیل می‌شود و کنشگران، نه به‌واسطه سازمان‌دهی بلکه به‌واسطه تجربه زیسته و هویت خود وارد صحنه می‌شوند. همین امر در ایران سال‌های ۹۶، ۹۸ و به‌صورت عمیق‌تر در ۱۴۰۱ مشاهده شد؛ جایی که زنان جوان، نه از طریق تشکل‌های رسمی بلکه از طریق کنش‌های نمادین و روزمره، بخشی از انرژی اعتراض را تولید می‌کردند.

✓ ب) نظریه‌های نافرمانی مدنی و سیاست بدن (ژیژک و تاجیک)

ژیژک با تحلیل «سیاست بدن» و «میل به استثنا شدن» توضیح می‌دهد که بخش مهمی از اعتراضات جدید جهان معاصر حول تجربه زیسته، بدن، سبک زندگی و هویت شکل می‌گیرد؛ همان الگوهایی که در وقایع ۱۴۰۱ میان برخی زنان جوان ایران نیز قابل مشاهده بود. این تحلیل در کنار نظریه تاجیک (۱۳۸۶) درباره «خیابان بازی خودبیانگر» قرار می‌گیرد؛ یعنی خیابان به فضایی تبدیل می‌شود که فرد، تجربه شخصی و هویتی خود را به نمایش می‌گذارد و از همین طریق به سیاست پیوند می‌زند. این نگاه نظری، برای تحلیل نقش زنان در بحران ضروری است؛ زیرا نشان می‌دهد که چرا زنان بیش از گذشته در اعتراضات نقش فعالی یافتند و چگونه امر هویتی و بدن‌مند به محور کنش آن‌ها تبدیل شد.

✓ ج) نظریه جنگ شناختی و عملیات ادراکی

در کنار سیاست خیابانی و نافرمانی مدنی، نظریه‌های جنگ شناختی نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در فهم وضعیت ایران دارند. جوانی

(۱۴۰۱) و حاجی‌زاده (۱۴۰۱) نشان داده‌اند که دشمن تلاش دارد از طریق فضای مجازی، بازطراحی روایت‌ها و تحریک هیجانی، زنان را به مرکز عملیات ادراکی تبدیل کند تا کنش خیابانی با سرعت و شدت بیشتری تداوم یابد. این نظریات ثابت می‌کند که چگونه شبکه‌های رسانه‌ای توانستند از شکاف‌های هویتی و مطالبات جنسیتی برای تشدید اعتراضات استفاده کنند. جمع این سه رویکرد نشان می‌دهد که کنش اعتراضی زنان در دهه ۹۰ و ۱۴۰۱ حاصل ترکیب عوامل هویتی، نسلی، رسانه‌ای و نهادی است؛ بنابراین این بخش از نظریه‌ها چرایی سهم زنان در بروز و تشدید بحران را روشن می‌سازد.

۳-۴- نظریه‌های سرمایه اجتماعی و بازسازی نظم اجتماعی: تبیین نقش زنان و نهادهای اجتماعی در مرحله پسابحران

نظریه‌های بحران و کنشگری خیابانی، ناآرامی‌ها را توضیح می‌دهند؛ اما پرسش اصلی این پژوهش، «نقش زنان و نهادهای اجتماعی در بازسازی نظم» است. از این‌رو نظریات سرمایه اجتماعی و بازسازی اجتماعی، لایه سوم و نهایی چارچوب نظری را تشکیل می‌دهند.

✓ الف) سرمایه اجتماعی (پاتنام، بوردیو، کلمن)

پاتنام^۱ (۱۹۹۳) سرمایه اجتماعی را مجموعه‌ای از اعتماد، شبکه‌های ارتباطی و هنجارهای همکاری می‌داند که بر عملکرد جامعه اثر مستقیم دارد. بوردیو (۱۹۸۶)^۲، نیز سرمایه اجتماعی را «جمع منابع قابل دسترسی از طریق روابط شبکه‌ای» تعریف می‌کند. کلمن نشان می‌دهد که سرمایه اجتماعی، ظرفیت کنش جمعی و کاهش هزینه‌های کنش اجتماعی را افزایش می‌دهد. با توجه به این سه نگاه، زنان یکی از مهم‌ترین حاملان سرمایه اجتماعی‌اند؛ زیرا ۱- محور اعتماد و انسجام در خانواده‌اند؛ ۲- شبکه‌های محله‌ای و عاطفی را مدیریت می‌کنند؛ ۳- نقش کلیدی در بازتولید فرهنگ تعاون، آشتی اجتماعی و صلح دارند؛ ۴- حضور آنان در نهادهای اجتماعی (خانواده، مدرسه، خیریه‌ها، مساجد، سازمان‌های فرهنگی) ظرفیت بازسازی اعتماد عمومی را افزایش می‌دهد.

✓ ب) نظریه بازسازی نظم اجتماعی

رفیع‌پور (۱۳۸۰) و شلاپنتوخ (۱۴۰۰) تأکید می‌کنند که بازسازی نظم اجتماعی یک فرایند چندسطحی است: در سطح خرد: ترمیم ارتباطات اجتماعی، بازسازی روابط خانوادگی و اصلاح ارتباطات درون‌محله‌ای؛ در سطح میانی: احیای توان نهادهای اجتماعی، افزایش مشارکت زنان در سازمان‌های مدنی، فرهنگی و حمایتی؛ در سطح کلان: سیاست‌گذاری تقویت‌کننده انسجام اجتماعی، اعتماد و مشارکت زنان در اداره امور اجتماعی.

درآمدهای تحقیق بر اساس تحلیل پیوسته داده‌های عینی، مستندات رسانه‌ای، اسناد رسمی و رویدادنگاری‌های معتبر دهه نود و سال ۱۴۰۱ تدوین شده است. روش تحقیق، توصیفی - تحلیلی است و بنابراین تمرکز بر استخراج گرایش‌های غالب، الگوهای تکرارشونده و سازوکارهای اثرگذار در رفتار جمعی زنان و نهادهای اجتماعی در دوره‌های بحران و پسابحران بوده است. منطق ورود به یافته‌ها بر پایه این فرض استوار است که ناآرامی‌های دهه نود و ۱۴۰۱، هم محصول تحرکات دشمن در حوزه جنگ شناختی بوده و هم نتیجه برخی اختلالات انباشته در نظام ارتباطی و نهادی جامعه (زکی، ۱۳۹۴)، از سوی دیگر، نقش زنان در این دوره نه یک‌دست بوده و نه محدود به کنش خیابانی؛ بلکه در نقاط مختلف چرخه بحران، کارکردهایی متفاوت از خود بروز داده‌اند. به همین دلیل، یافته‌ها مطابق با سه سطح تحلیل نظری مقاله ارائه می‌شود: نخست، سطح زمینه‌ساز یعنی آسیب‌های نهادی و اجتماعی؛ دوم، الگوهای کنشگری زنان در دوره بحران؛ و سوم، نقش زنان و نهادهای اجتماعی در بازسازی نظم. این سه مرحله، امکان «نسبت‌سنجی» میان نقش زنان و نهادها را فراهم می‌کند و نشان می‌دهد که سهم واقعی هر کدام در تولید بی‌ثباتی یا در ترمیم پسابحران چه بوده است. یافته‌های پیش‌رو نشان می‌دهد که ناآرامی‌های دهه ۹۰ و ۱۴۰۱ نه محصول رفتار فردی، بلکه نتیجه برهم‌خوردن پیوندهای نهادی، ظهور الگوهای جدید کنشگری خیابانی زنان و ظرفیت‌های متفاوت آنان در بازسازی نظم اجتماعی بوده است (مزدپور و همایون، ۱۴۰۰). نظم‌دهی یافته‌ها بر

1 Putnam

2 Bourdieu

اساس همین سه سطح، امکان «نسبت‌سنجی» میان نقش زنان و نقش نهادهای اجتماعی را فراهم کرده و نشان می‌دهد که هرکدام در چه مرحله‌ای از چرخه بحران تا بازسازی نظم ایفای نقش کرده‌اند.

۴-۴- آسیب‌های نهادی و اجتماعی زمینه‌ساز ناآرامی‌ها

بررسی روندهای عینی دهه نود و رخداد ۱۴۰۱ نشان می‌دهد که بستر شکل‌گیری ناآرامی‌ها، حاصل مجموعه‌ای از آسیب‌های نهادی، شکاف‌های ارتباطی و فرسایش‌های تدریجی در سرمایه اجتماعی بوده است. این آسیب‌ها در طول سال‌ها انباشته شده و در بزنگاه‌های احساسی، امکان مداخله روایت‌های بیرونی و عملیات شناختی را افزایش داده‌اند. داده‌های به‌دست‌آمده از اسناد رسانه‌ای، گزارش‌های رسمی و تحلیل‌های جامعه‌شناختی نشان می‌دهد که این آسیب‌ها، نه به‌صورت منفرد، بلکه در یک زنجیره منظم و هم‌پوشان عمل کرده‌اند.

نخستین مؤلفه، اختلال در چرخه پاسخ‌گویی و اطلاع‌رسانی نهادی است. در بسیاری از رخدادهای دهه نود - از اعتراضات اقتصادی سال ۱۳۹۶ تا حوادث آبان ۱۳۹۸ و جریانات ۱۴۰۱، سرعت شکل‌گیری روایت‌های غیررسمی در شبکه‌های اجتماعی بسیار بیشتر از سرعت پاسخ‌گویی نهادی بوده است. برای نمونه، در وقایع سال ۹۸، انتشار سریع و لحظه‌ای تصاویر و کلیپ‌های ناقص یا تحریف‌شده سبب شد روایت رسمی با تأخیر وارد میدان شود؛ تأخیری که مخاطبان آن را نه به‌عنوان «فرآیند طبیعی بررسی»، بلکه به‌عنوان «ابهام نهادی» تفسیر کردند. این همان وضعیتی است که رفیع‌پور (۱۳۷۸) از آن با مفهوم «آشفته‌گی ادراکی» یاد می‌کند؛ یعنی حالتی که در آن ساختار رسمی وجود دارد، اما ادراک عمومی از آن تضعیف شده است. در سال ۱۴۰۱ نیز همین الگو تکرار شد: سرعت گردش اطلاعات در شبکه‌های اجتماعی، هماهنگی لازم را از نهادهای رسمی ربود و امکان تحریف صحنه‌های واقعی افزایش یافت. این شکاف ادراکی، به‌ویژه برای گروه‌های جوان‌تر که بیشترین مصرف دیجیتال را دارند، به احساس «بی‌پاسخ ماندن» ترجمه شد. داده‌های موجود نشان می‌دهد که زنان - به دلیل حضور پررنگ‌تر در شبکه‌های ارتباطی غیررسمی - بیش از دیگران تحت‌تأثیر این شکاف ارتباطی قرار گرفتند.

دومین آسیب شناسایی‌شده، فرسایش سرمایه اجتماعی در برخی مناطق بحران‌خیز است. پژوهش‌های داخلی، از جمله مطالعات زکی (۱۳۹۴) درباره سرمایه اجتماعی زنان و تحقیق باغبانی و همکاران (۱۳۹۹) درباره مدیریت بحران‌های اجتماعی، نشان می‌دهد مناطقی که با فشارهای اقتصادی، محدودیت‌های خدمات شهری یا چالش‌های زیست‌محیطی مواجه‌اند، در برابر روایت‌های تهییجی آسیب‌پذیرترند. نمونه عینی این وضعیت را می‌توان در برخی محلات حاشیه‌ای کلان‌شهرها در سال‌های ۹۶ و ۹۸ مشاهده کرد؛ جایی که روایت‌های غیررسمی منفی، از طریق پیوندهای خرد، به‌سرعت تکثیر می‌شد و زنان نقش واسطه مهمی در انتقال این روایت‌ها داشتند (احتشامی، ۱۳۹۸). این همان سازوکاری است که سازمان مدیریت بحران کشور (۱۴۰۰) از آن با عنوان «چرخش افقی نارضایتی» یاد کرده است. در همین فضا، کاهش انسجام اجتماعی و ضعف پیوند جامعه-نهاد به شکل مهمی آشکار می‌شود. گزارش‌های رسمی نشان می‌دهد مناطقی که طی سال‌ها از سرمایه اجتماعی نهادی پایین‌تری برخوردار بوده‌اند، در بزنگاه‌های بحران به‌صورت هم‌زمان دچار اختلال اعتماد و اختلال رفتار می‌شوند. این هم‌زمانی، بستر مناسبی برای نفوذ روایت‌های احساسی ایجاد کرده و به‌ویژه در حوزه زنان - که نقش کلیدی در شبکه‌های ارتباطی خانوادگی دارند - اثر مضاعف دارد. چنین نتیجه‌ای با یافته‌های سفیری (۱۳۹۴) درباره «هویت اجتماعی زنان» و نقش آنان در انتقال معنا نیز هم‌خوان است.

سومین آسیب بنیادین، چندپارگی شدید روایت‌ها و شکنندگی نظم ادراکی است. در دوره ۱۴۰۱ حجم بی‌سابقه‌ای از محتوای تصویری، صوتی و متنی منتشر شد که در بسیاری موارد فاقد منبع معتبر، ناقص، بازسازی‌شده یا کاملاً جهت‌دار بود. شواهد عینی نشان می‌دهد که برخی تصاویر منتشرشده، نه در محل حادثه و نه در زمان واقعی بوده، اما به‌عنوان «واقعیت قطعی» بازنشر می‌شد. این وضعیت موجب شکل‌گیری حالتی شد که شلایتوخ (۱۴۰۰) آن را «اضطراب در نظم اجتماعی» می‌نامد؛ اضطرابی که نتیجه مواجهه با روایت‌های متناقض و عدم تشخیص مرجع معتبر است. در این میان، زنان - به سبب مصرف گسترده رسانه‌ای و وابستگی بیشتر به شبکه‌های دیجیتال -

بیش از دیگر گروه‌ها در معرض این تکرر قرار گرفتند. تحلیل‌های رسانه‌ای سال ۱۴۰۱ نشان می‌دهد که بسیاری از روایت‌های اولیه، پیش از ورود نهادهای رسمی، در حلقه‌های مجازی زنان تکثیر شد و همین تکثیر، میدان را برای عملیات شناختی دشمن هموار کرد. چهارمین آسیب، شکل‌گیری و فعال شدن «شبکه‌های انفعالی» است؛ شبکه‌هایی از افراد متمیزه، فاقد هویت مشترک و جدا از تشکل‌های اجتماعی رسمی. بیات (۱۳۹۱) و نیز خلیلی و همکاران (۱۴۰۲) توضیح می‌دهند که این شبکه‌ها می‌توانند در شرایط خاص، کنش‌های لحظه‌ای را به حرکت‌های قابل رؤیت تبدیل کنند. نمونه عینی آن در حوادث ۱۴۰۱ مشاهده شد؛ جایی که موج‌های رسانه‌ای چندساعته، به‌طور ناگهانی رفتارهای مشابه و تکراری را در نقاط مختلف شهرها رقم زد، بدون آنکه سازمان‌دهی واقعی یا رهبری مشخص وجود داشته باشد. بسیاری از این کنش‌ها از سوی زنانی رقم خورد که نه عضوی از جریان سیاسی خاص، بلکه بخشی از شبکه‌های انفعالی دیجیتال بودند.

در مجموع، آسیب‌های نهادی و اجتماعی به صورت چهار سطح درهم‌تنیده عمل کرده‌اند که این سلسله آسیب‌ها، ساختار ادراکی جامعه را در برابر «جنگ شناختی» آسیب‌پذیر کرده و زمینه را برای بروز کنش‌های احساسی فراهم ساخته است؛ امری که در بخش دوم یافته‌ها به‌طور خاص در قالب الگوهای کنش‌گری زنان تحلیل شد.

شکل ۲: آسیب‌های نهادی-اجتماعی



۴-۵- کنشگری زنان در دوره بحران: الگوها، محرک‌ها و سازوکارهای ادراکی

کنشگری زنان در بستر بحران، نه صرفاً یک رفتار سیاسی کلاسیک، بلکه ترکیبی پیچیده از «برانگیختگی ادراکی»، «تحریک هیجانی»، «نمادسازی دیجیتال» و «تکانه‌های ارتباطی» بوده است. دشمنان نیز با شناخت ظرفیت‌های ارتباطی و هویتی زنان -به‌ویژه زنان جوان- تلاش کرده‌اند آنان را در معرض جنگ شناختی قرار دهند (بیات، ۱۳۹۱؛ حاجی‌زاده و همکاران، ۱۳۹۶). این کنشگری را می‌توان در سه الگوی اصلی توضیح داد که در ادامه، با نمونه‌های عینی مستند می‌شود.

✓ الف) کنشگری نمادین-لحظه‌ای: برانگیختگی احساسی در فضای دیجیتال

نخستین الگوی قابل مشاهده در داده‌ها، شکل‌گیری رفتارهای نمادین و لحظه‌ای است. بسیاری از کنش‌های زنان در حوادث سال‌های ۱۳۹۶، ۱۳۹۸ و به‌ویژه ۱۴۰۱، نه برآمده از سازمان‌دهی میدانی یا پیوندهای نهادی، بلکه محصول امواج شدید احساسی و تحریکات دیجیتال بوده است. به‌عنوان نمونه، در سال ۱۴۰۱ در نخستین ۴۸ ساعت پس از شروع ناآرامی‌ها، ده‌ها کلیپ کوتاه از رفتارهای هیجانی زنان در فضای مجازی منتشر شد. بررسی متادیتای این تصاویر نشان داد بسیاری از آن‌ها از

زاویه‌هایی ضبط شده بودند که قابلیت «نمادسازی» داشت (ژست‌های خاص، بریدن قاب، تمرکز بر چهره یا دست مخالفت‌کننده). این همان تکنیکی است که در جنگ شناختی از آن با عنوان «تولید قطره‌های عصبانیت» یاد می‌شود؛ محتوایی که هدف آن برانگیختن احساس خشم و هم‌حسی فوری است (بیات، ۱۳۹۱)، در تحلیل شبکه، الگوی بازنشر این تصاویر نشان می‌دهد که بسیاری از این کنش‌ها تنها چند دقیقه پس از ثبت، به دست کاربران زن بازنشر شده‌اند؛ بازنشری که اغلب بدون بررسی صحت و با انگیزه انتشار و واکنش سریع انجام گرفته است. این دقیقاً همان «شبکه انفعالی» است که پژوهش‌های مرتبط در دهه اخیر درباره آن هشدار داده‌اند (خلیلی، ۱۴۰۲).

✓ (ب) تأثیرپذیری از روایت‌های القایی و نیمه‌حقیقت‌ها: نفوذ ادراکی دشمن

بر اساس اسناد موجود در فایل پیوست، دشمنان تلاش کرده‌اند از طریق «القای تبعیض، خشونت و نادیده گرفتن حقوق زنان»، زمینه ذهنی نارضایتی و واکنش‌های احساسی را در زنان ایجاد کنند. این الگو، در یورش به ادراک زنان نقش بنیادی داشته است. در جریان اعتراضات سال ۱۳۹۶ در برخی محلات، فیلم‌هایی از برخوردهای ساختگی یا قدیمی، با عنوان «برخورد امروز نیروها» منتشر شد. داده‌های مرکز پایش نشان می‌داد این تصاویر متعلق به زمان و مکان دیگری بوده‌اند، اما بازنشر اولیه آن‌ها عمدتاً توسط کاربران زن انجام شد. همچنین در وقایع آبان ۱۳۹۸ بخش قابل توجهی از روایت‌ها از «کشته‌سازی» یا «خشونت‌های بی‌رویه» مبتنی بر عکس‌هایی بود که با عملیات برش، تغییر زاویه و فریم‌گذاری احساسی منتشر شدند. بسیاری از این محتواها یک «بافت» عاطفی داشتند؛ یعنی بدون منبع بودند، اما از شدت هیجان، قابلیت بازنشر بالا داشتند. این همان سازوکار «مهندسی نارضایتی» است که در عملیات شناختی توصیف شده است (حاجی‌زاده، ۱۳۹۶) و بر اساس همین الگو در سال ۱۴۰۱ در سه روز نخست، بیش از ۶۰ تصویر چندثانیه‌ای از «درگیری زنان با نیروهای انتظامی» منتشر شد که بسیاری از آن‌ها یا فاقد مکان مشخص بودند، یا در بازپخش، روایت همراه آن‌ها دستخوش تحریف شده بود. همین کلیپ‌های کوتاه، زمینه‌ساز شکل‌گیری برداشت «خشونت فراگیر» شدند. این روش مبتنی بر تحلیل مفهومی مهندسی افکار عمومی است که جنگ شناختی را «نوعی جنگ مبتنی بر تأثیر بر ادراک و تصمیم‌گیری افراد، به‌ویژه زنان» توصیف می‌کند و می‌گوید هدف آن «تضعیف هویت، ایجاد تفرقه و بی‌ثباتی» است (افروغ، ۱۴۰۳).

✓ (ج) نمادپردازی فردی به‌عنوان خوراک جنگ رسانه‌ای

الگوی سوم، تبدیل کنش‌های فردی زنان به «نمادهای رسانه‌ای» است. این روند سبب شد زنان -گاه ناخواسته- به سوژه‌های اصلی جنگ ادراکی تبدیل شوند. در نماد بازنمایی پوشش در سال ۱۴۰۱ در شبکه‌های اجتماعی، برخی رفتارهای نمادین (مثلاً برداشتن روسری در چهارراه‌ها یا فریادهای اعتراضی فردی) بارها و بارها به‌عنوان «نماد موج بزرگ زنان» بازنشر شد. در صورتی که تحلیل‌های میدانی نشان می‌داد این رفتارها در اکثریت موارد تک‌نفره، لحظه‌ای و بدون همراهی اجتماعی پایدار بود؛ و یا در نمادسازی از «پرخاشگری، برخی از تصاویری که زنان در آن‌ها به رفتارهای تند دست زده‌اند، در رسانه‌های خارجی به‌عنوان «کنش قهرمانانه» برجسته شد. این بازنمایی، دقیقاً همان چیزی است که در ادبیات جنگ شناختی با عنوان «سوژه‌سازی احساسی» شناخته می‌شود؛ و همچنین در نمونه القای «جنبش زنانه، رسانه‌های معارض، با انتخاب‌گرینشی همین تصاویر، تلاش کردند رویدادها را یکپارچه، سازماندهی‌شده و «زن‌محور» نشان دهند؛ حال‌آنکه داده‌های واقعی نشان می‌دهد اکثریت زنان جامعه نه‌تنها در این فرآیندها مشارکت نکردند، بلکه نقش بازدارنده و مقاومتی داشتند (جلایی پور و قنبری، ۱۴۰۳).

✓ (د) کنشگری بازدارنده و مقاومتی: نقش زنان در مهار بحران

برخلاف تصویر رسانه‌ای، بخش مهمی از زنان در سطح خانواده و محله، نقش مهمی در کنترل تنش‌ها ایفا کرده‌اند؛ نقشی که می‌توان از آن به‌عنوان «مقاومت اجتماعی» و «حفظ هویت ملی و ارزش‌های خانوادگی» یاد کرد. الگویی که زنان در صدد

فراهم‌سازی آرامش درون خانواده و توجیه کردن فرزندان خود در شرایط بحران‌های سیاسی بودند، فعالان و کنشگرانی که در صدد تبیین صحنه و میدان برای جامعه مخاطب و هدف خود از مدرسه تا محیط کار برای جلوگیری از گسترش موج هیجانی نمود و تبلور پیدا کرد مصداقی از نیروی مقاوم در برابر تهدیدات شناختی» است. (زروندی، ۱۳۸۴) از این رو که پس از آرامش فضای محیطی و رسانه‌ای برخی از فعالان و کنشگران زنان که باعث کنشگری بازدارنده و مقاومتی در مهار بحران داشتند می‌توانیم به توسعه الگویی این کنشگران در سایر بانوان رسید و نقش زنان و نهادهای اجتماعی در بازسازی نظم اجتماعی پس از بحران را مورد تحلیل و واکاوی قرار داد.

۴-۶- نقش زنان و نهادهای اجتماعی در بازسازی نظم اجتماعی پس از بحران

بررسی داده‌های پژوهش نشان می‌دهد که پس از عبور از تکانه‌های اولیه بحران‌های دهه نود و ناآرامی ۱۴۰۱، جامعه ایران وارد مرحله‌ای از بازسازی نظم اجتماعی شد؛ مرحله‌ای که برخلاف تصور اولیه، تنها محصول مداخلات رسمی نبود، بلکه بخش قابل توجهی از آن توسط شبکه‌های زنان، نهادهای اجتماعی، گروه‌های میانجی و ظرفیت‌های درونی جامعه سامان یافت. این بازسازی، نه یک «بازگشت ساده به وضعیت قبل»، بلکه فرآیندی چندلایه، تدریجی، ادراکی و مبتنی بر ترمیم پیوندها بود. یافته‌ها نشان می‌دهد زنان در این مرحله، به دلیل جایگاه بی‌بدیل در خانواده، خرده‌نظام‌های محلی، شبکه‌های دینی، فرهنگی و آموزشی، به‌عنوان «عوامل فعال بازتولید انسجام» عمل کرده‌اند (افروغ، ۱۴۰۳). نتیجه مشهود این ادعا در تحکیم انسجام به خصوص در جمعیت زنان در جنگ دوازده روزه رژیم صهیونیستی بر علیه جمهوری اسلامی ایران تبلور داشت.

✓ الف) ترمیم گسست‌های ادراکی و احیای روایت ملی-اجتماعی

پس از عبور شوک‌های ادراکی بحران ۱۴۰۱، جامعه با نوعی «چندپارگی تفسیری و ادراکی» مواجه بود؛ وضعیتی که در ادبیات امنیت شناختی از آن با عنوان پارادوکس ادراکی پسابحران یاد می‌شود: «کاهش تنش عینی» در کنار «تداوم آشفتگی ادراکی». در چنین موقعیتی، زنان -به‌ویژه در خانواده و فضاهای میانجی- نقش تنظیم‌گر ادراک جمعی را ایفا کردند. این نقش در سه سطح قابل تحلیل است: ۱- ترمیم حقیقت در سطح خرد: خانواده‌ها، زنان از طریق توضیح واقعیت‌ها، بازنمایی دقیق‌تر رخدادها و تصحیح شایعات و اخبار هیجانی، نوعی «بازگشت به واقعیت» را ممکن ساختند. این کارکرد بخشی از سازوکار جهاد تبیین است که مطابق بیانات رهبری، وظیفه‌ای عمومی و عمومی‌ساز بوده و به یک قشر خاص محدود نمی‌شود. ۲- بازسازی چارچوب تفسیری مشترک: کنش‌های روشنگرانه زنان، از جلسات خانوادگی تا فضاهای شغلی و آموزشی، به کاهش اضطراب ادراکی و تولید «فهم مشترک» انجامید. این همان سازوکاری است که در جامعه‌شناسی سیاسی با عنوان بازسازی چارچوب تفسیری^۱ شناخته می‌شود. ۳- احیای روایت ملی-اجتماعی در برابر روایت‌های تحریف‌شده: در حالی که جنگ شناختی به دنبال شکل‌دهی «روایت رقیب» با محوریت تضعیف هویت و ایجاد گسست میان نسل‌هاست، زنان به‌ویژه معلمان، مادران و کنشگران فرهنگی، با برجسته‌سازی عناصر هویت ملی، تجربه زیسته و میراث فرهنگی-دینی، زمینه بازسازی روایت ملی را فراهم کردند (رشید، ۱۴۰۴).

✓ ب) فعال‌سازی ظرفیت نهادهای اجتماعی زنانه در بازگرداندن ثبات

نهادهای اجتماعی زنانه در وضعیت پسابحران، از مقیاس خرد تا کلان، نقش «پیونددهنده» ساختارهای ازهم‌گسیخته اجتماعی را ایفا کردند (کریمی، ۱۳۹۳)، این ظرفیت نه در قالب فعالیت‌های سطحی، بلکه در چارچوب نهادسازی نرم قابل صورت‌بندی است:

نهادهای رسمی (بسیج، مساجد، مدارس): در این لایه، زنان به‌مثابه «واسطه‌های نهادی» عمل کرده و حلقه ارتباطی میان جامعه

و ساختارهای رسمی شدند. نشست‌ها و حلقه‌های گفت‌وگویی بسیج جامعه زنان در خصوص سواد رسانه‌ای، مقابله با شبهات و تبیین رخدادهای، مصداق شکل‌گیری نهادهای میانجی تولید معنا است.

نهادهای مدنی و محلی: گروه‌های بانوان در محلات کم‌برخوردار، از طریق کنش‌های حمایتی، آموزشی و فرهنگی، روند «چرخش افقی نارضایتی» را مهار کردند. این پدیده، در ادبیات جامعه‌شناسی جنبش‌ها، عنصر کلیدی در جلوگیری از گسترش افقی بحران تلقی می‌شود.

نهادهای دینی و گفتمانی: مروجان دینی زن، مفاهیمی همچون «حفظ کرامت»، «خانواده‌محوری» و «تمایز میان اعتراض و اغتشاش» را بازتولید کردند. این بازتولید، بخشی از «قدرت نمادین» زنان در بازسازی بنیان‌های هنجاری نظم اجتماعی است.

✓ ج) تقویت انسجام خانواده و بازتولید نظم اخلاقی

خانواده در جامعه ایران، نه فقط یک نهاد زیستی، بلکه «میدان تولید نظم اخلاقی» است. پس از بحران، بازسازی نظم از درون خانواده آغاز شد و زنان در آن نقشی چندلایه داشتند: نخست، تنظیم هیجانات جمعی خانواده بود که زنان با برجسته‌سازی گفتگو و خانه‌بداری هنجاری، به کاهش تنش‌های عاطفی و جلوگیری از رادیکالیزه شدن نوجوانان کمک کردند. این کارکرد، عنصر کلیدی در جلوگیری از انتقال بحران از سطح عمومی به سطح خانواده است (ماستری و صیادی، ۱۴۰۲). دوم، مرزبندی اخلاقی جدید میان «اعتراض» و «اغتشاش» بود که زنان در سطح خانواده، مرزهای اخلاقی و هنجاری جدیدی را بازتعریف کردند که از یک‌سو حقوق و مطالبات را به رسمیت می‌شناخت و از سوی دیگر، با رفتارهای ساختارشکنانه فاصله‌گذاری می‌کرد. سوم، قابلیت تعمیم‌پذیری به حوزه‌های حساس مانند پوشش است که الگوی «گفتگوی هنجاری» که زنان در خانواده ایجاد کردند، قابل تعمیم به مسائل اجتماعی دیگری مانند پوشش است؛ جایی که زنان با گفت‌وگو، مشارکت و تبیین، می‌توانند کارآمدتر از رویکردهای سلبی عمل کنند.

✓ د) احیای سرمایه اجتماعی و مرمت پیوندهای محلی

سرمایه اجتماعی آسیب‌دیده در بحران، عمدتاً به واسطه شبکه‌های زنانه احیا شد. این احیا برخلاف تصور عمومی، نه از طریق فعالیت‌های خرد، بلکه از مسیر بازسازی بافت پیوندهای اجتماعی رخ داد؛ مانند گفتگو، هم‌شنوی و بازشناسی اجتماعی که نهادهای فرهنگی زنانه با فراهم کردن فضاهای گفت‌وگو، شنیده شدن و دیده شدن، از فروریختن پیوندهای محلی جلوگیری کردند. این اقدام در چارچوب نظریه «فضای میان‌ذهنی» قابل تبیین است. همچنین لازم است تجدیدنظر در برخی سیاست‌های سلبی صورت بگیرد. یکی از یافته‌های مهم این پژوهش، نقش اصلاح سیاست‌ها در افزایش مشارکت زنانه است. تغییر برخی رویکردهای سلبی و توجه به «کنش اختیاری زنان» سبب بازتولید اعتماد اجتماعی شد؛ و در نهایت از حالت انفعالی به رویکردی ایجابی تغییر موضع داده شد و الگوی سوم زن مسلمان برجسته‌سازی شد. تبدیل «الگوی سوم زن» به گفتمان غالب پس از بحران ۱۴۰۱، نمونه‌ای روشن از بازسازی هویت اجتماعی زن مسلمان است. این الگو، زنان را از وضعیت ابژه رسانه‌ای به کنشگر اجتماعی هویت‌ساز ارتقا داد (باغستانی و افروغ، ۱۴۰۲).

✓ ه) نقش زنان در بازترکیب نظم سیاسی-اجتماعی و تقویت مشارکت سالم

زنان در مرحله پسابحران، به‌جای تداوم واکنش‌های هیجانی، به سمت کنش نهادی شده و مشارکت مسئولانه حرکت کردند؛ حرکتی که برحسب نظریه‌های بازسازی نظم، نقطه‌گذار از «ثبات شکننده» به «ثبات پایدار» است. به‌عنوان مثال: حضور زنان در سطوح مختلف مشارکت مدنی: از مشارکت در انجمن‌های محلی و تشکل‌های قانونی گرفته تا حضور در برنامه‌های فرهنگی و جلسات میانجی‌گری اجتماعی، زنان در بازسازی الگوی «مشارکت درون‌ساختاری» نقش داشتند.

تغییر سطح مسئله زنان در حکمرانی: پس از ۱۴۰۱، مسئله زنان، اعم از مشارکت، پوشش، عدالت جنسیتی، هویت اجتماعی- به یکی از محورهای گفت‌وگوی سیاستی در نهادهای حاکمیتی تبدیل شد. این ارتقای سطح گفتمان، بخشی از بازترکیب نظم

سیاسی است.

تبدیل مشارکت واکنشی به مشارکت مسئولانه: در حالی که رسانه‌های بیگانه تلاش داشتند زنان را «سوژه بی‌ثباتی» معرفی کنند، داده‌ها نشان می‌دهد زنان در ایران به یکی از موتورهای اصلی بازگرداندن ثبات تبدیل شدند.

بازسازی نظم اجتماعی در ایران پس از بحران‌های دهه نود و ۱۴۰۱، بدون نقش زنان و نهادهای اجتماعی ممکن نبود. نقش زنان در این مرحله ۱- ادراکی بود برای ترمیم گسست‌ها و بازسازی روایت ملی؛ ۲- هویتی بود برای احیای الگوی زن مسلمان در نسبت با هویت ملی؛ ۳- نهادی بود برای فعال‌سازی نهادهای رسمی و مدنی ۴- اجتماعی بود برای ترمیم سرمایه اجتماعی و پیوندهای محلی ۵- سیاسی-اجتماعی بود: حرکت به سمت مشارکت مسئولانه. این نقش، دقیقاً خلاف تصویری است که عملیات شناختی دشمن ترسیم می‌کند و نشان می‌دهد زنان در ایران نه عامل بی‌ثباتی، بلکه عامل پایدارسازی و بازترکیب نظم اجتماعی‌اند.

۵- بحث و نتیجه‌گیری

خروجی این پژوهش نشان داد که صورت‌بندی رایج از نقش زنان در رخداد‌های دهه نود و بحران ۱۴۰۱ دچار کاستی بنیادین بوده است؛ چراکه اغلب یا زنان را به کنشگران صرفاً احساسی تقلیل داده، یا آنان را به‌عنوان «محور بسیج بحران» فهم کرده‌اند. تحلیل چندسطحی این مطالعه ثابت کرد که چنین قرائت‌هایی نه با واقعیت میدانی سازگار است و نه با منطق جامعه‌شناختی نظم و بحران. بر اساس ترکیب داده‌های عینی با چارچوب نظری سه‌سطحی (آسیب‌نهادی، کنشگری در بحران، بازسازی نظم)، این تحقیق به این نتیجه رسید که کنش زنان در جامعه ایران، برخلاف تصویر رسانه‌ای بیگانه، نه برهم‌زننده ثبات بلکه عامل اصلی بازترکیب نظم پسابحران است.

در سطح نظری، این پژوهش نشان داد که مرحله پسابحران در ایران تنها یک «مرحله سکون» نیست؛ بلکه دوره بازچینش روابط ادراکی، نهادی و هویتی است که در آن، زنان نقش نقطه اتصال میان دولت، جامعه و خانواده را ایفا می‌کنند. این امر در مدل نظمیابی اجتماعی اهمیت مضاعفی دارد؛ زیرا بازسازی نظم در جامعه‌ای که تحت فشار جنگ شناختی قرار دارد، نه از طریق ابزارهای سخت، بلکه از مسیر توانمندسازی بازیگران نرم به‌ویژه زنان به‌عنوان حاملان گفتمان، حافظان روایت و مرجعیت‌های عاطفی-اجتماعی، تحقق می‌یابد. پژوهش حاضر توانست نشان دهد که بازگشت تدریجی جامعه از آشفتگی ادراکی به ثبات هنجاری، بدون نقش زنان قابل توضیح نیست. در سطح کارکردی، نتایج نشان داد زنان از رهگذر سه عرصه خانواده، نهادهای اجتماعی زنانه و شبکه‌های محلی، نقشی فعال در ترمیم گسست‌های ادراکی، کاهش اضطراب جمعی، تقویت روایت ملی و احیای سرمایه اجتماعی ایفا کرده‌اند. این امر بیانگر آن است که «قدرت نرم زنان» در ایران ظرفیت بسیج‌گری منفی ندارد، بلکه ظرفیتی پالاینده، تنظیم‌گر و ثبات‌ساز است؛ ظرفیتی که اگر در حکمرانی تقویت شود، می‌تواند شکاف‌های ناشی از بحران‌های نوظهور (به‌ویژه بحران‌های ادراکی) را به فرصت بازسازی اجتماعی تبدیل کند.

در سطح راهبردی، این تحقیق نشان داد که الگوی «زن رسانه‌ای شده» که توسط جریان‌های برون‌زا برای بی‌ثبات‌سازی جامعه صورت‌بندی می‌شود، با الگوی واقعی نقش زنان در ایران فاصله دارد. تحلیل داده‌ها ثابت کرد زنان در مرحله پسابحران، نه به سمت رادیکالیزه شدن، بلکه به سمت کنش‌نهادی‌شده، تعامل‌محور و مسئولانه حرکت کرده‌اند؛ امری که نشان‌دهنده ظرفیت بالای آنان در مدیریت ادراک، بازسازی انسجام و کمک به احیای نظم مشروع است. از این حیث، پژوهش اثبات می‌کند که تقویت جایگاه زنان در حکمرانی، نه یک امتیاز رفاهی، بلکه یک ضرورت امنیت اجتماعی و الزام راهبردی برای آینده ایران است.

در نهایت می‌توان گفت این پژوهش توانسته است در سه حوزه اصلی تولید دانش کند: ۱- بازتعریف نظری نقش زنان در دوره بحران و پسابحران ایران، زنان نه سوژه تحریک‌پذیر بحران، بلکه کنشگران عقلانی در فرآیند نظم‌یابی‌اند. ۲- ارائه یک مدل بومی برای فهم گذار جامعه از آشوب ادراکی به بازسازی هنجاری مدلی که هم با تجربه ایران سازگار است و هم قادر به توسعه نظری ۳- تبیین ضرورت

ارتقای جایگاه زنان در حکمرانی، امنیت اجتماعی و مدیریت ادراک جامعه نه از باب مطالبات جنسیتی، بلکه از چارچوب ثبات‌سازی کل اجتماعی؛ بنابراین، نتیجه اصلی پژوهش «توانمندسازی زنان و تقویت بسترهای کنشگری آنان در نهادهای اجتماعی و ساختارهای حکمرانی، یکی از مؤثرترین مسیرهای مقابله با جنگ شناختی، بازیابی سرمایه اجتماعی و تثبیت نظم اجتماعی در ایران معاصر» است.

۶-منابع

- ۱- احتشامی، علی؛ بیات، بهرام؛ سام‌دلیری، کاظم؛ و شعبانی، ناصر (۱۳۹۸). مدیریت بحران‌های اجتماعی ناشی از نقاط بحرانی در کلان‌شهرها، پژوهش‌های دانش انتظامی، ۲۱(۳).
- ۲- افروغ، محسن (۱۴۰۴). الگوهای جنگ شناختی در مواجهه با زنان ایرانی؛ چالش‌های هویتی و راهکارهای مقاومت اجتماعی، پژوهش‌های میان‌رشته‌ای زنان، ۷(۱). doi:10.22034/jwir.2025.725761
- ۳- احمدی، وحیده (۱۴۰۱). تحلیل جایگاه زنان در ناآرامی‌های اجتماعی اخیر، دیده‌بان امنیت ملی، ۱۲۷، ۹۵-۱۰۶.
- ۴- ادیبی، حسین؛ و انصاری، عبدالمعبود (۱۳۵۵). نظریه‌های جامعه‌شناسی، چاپ ۱، تهران: جامعه.
- ۵- آزاد ارمکی، تقی؛ مهری، بهار (۱۳۷۷). بررسی مسائل اجتماعی، تهران: جهاد.
- ۶- افروغ، محسن؛ و باغستانی، سعید (۱۴۰۲). ارائه الگوی جایگاه زن در حکمرانی جمهوری اسلامی ایران، پژوهش‌های میان‌رشته‌ای زنان، ۳، ۱۷-۳۱. doi:20.1001.1.27831175.1402.5.3.2.9
- ۷- باغبانی، غلامرضا؛ یعقوبی، نورمحمد؛ ابراهیم‌زاده، عیسی؛ و خاشعی، وحید (۱۳۹۹). تبیین الگوی مدیریت بحران‌های اجتماعی با رویکرد امنیتی، ژئوپلیتیک، ۱۶(۲)، ۸۸-۱۱۷.
- ۸- بوردیو، پیر (۱۳۸۸). درسی درباره درس، ترجمه از ناصر فکوهی، تهران: نی.
- ۹- بیات، آصف (۱۳۹۱). سیاست‌های خیابانی: جنبش تهی‌دستان در ایران، ترجمه از اسدالله نبوی‌چاشمی، تهران: شیرازه کتاب‌ما.
- ۱۰- بیرو، آلن (۱۳۷۰). فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه از باقر ساروخانی، تهران: کیهان.
- ۱۱- بی‌نا (۱۳۹۵). ملاحظات جنسیت در کاهش خطرپذیری بحران: راهنمای سیاست‌گذاری و اجرا، ترجمه از منبع اصلی توسط فاطمه دهقان فاروجی، تهران: وزارت راه و مسکن و شهرسازی.
- ۱۲- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۶). خیابان و سیاست؛ تجربه‌ای سیاستی از جنس بازیگوشی در ایران امروز، پژوهشنامه علوم سیاسی، ۲(۴)، ۳۲-۷۴.
- ۱۳- جلالی‌چور، حمیدرضا؛ و قنبری، سبا (۱۴۰۳). واکاوی کنشگری زنان در اعتراضات پاییز ۱۴۰۱ و پیامدهای آن بر جامعه و نظام سیاسی، مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران، ۱۳(۳)، ۲۸۷-۳۰۶.
- ۱۴- جنکینز، ریچارد (۱۳۹۱). هویت اجتماعی، ترجمه از تورج یاراحمدی، تهران: شیرازه.
- ۱۵- حسینی، سیدجواد؛ و محمدی، علیرضا (۱۴۰۳). نقش تاب‌آوری اجتماعی در بروز ناآرامی‌های اجتماعی؛ مطالعه موردی ناآرامی‌های پاییز، جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی، ۱۷، ۱۵۹-۱۸۴.
- ۱۶- دورکیم، امیل (۱۳۶۲). قواعد روش جامعه‌شناسی، ترجمه از علی محمد کاردان، چاپ ۳، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۷- رشید، مهدی (۱۴۰۴). تحلیلی جامعه‌شناختی بر منطق و منابع تجزیه‌هویت ملی در جمهوری اسلامی ایران و راهکارهای مقابله با آن، دولت‌پژوهی ایران معاصر.
- ۱۸- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۷۸). آنومی یا آشفتگی اجتماعی: پژوهشی در زمینه پتانسیل آنومی در شهر تهران، تهران: سروش.
- ۱۹- زرقانی، هادی؛ اعظمی، هادی؛ احمدی، رحله (۱۳۹۳). بررسی و شناسایی متغیرهای مؤثر بر بی‌ثباتی نظام سیاسی، ژئوپلیتیک،

۱۰(۳)، ۷۶-۹۴.

- ۲۰- زروندی، مهدی (۱۳۸۴). نقش زنان در مدیریت بحران‌های سیاسی - امنیتی، فرهنگی تربیتی زنان و خانواده، ۱(۳)، ۲۴۲-۲۶۰.
- ۲۱- زکی، محمدعلی (۱۳۹۴). بررسی سرمایه اجتماعی زنان و عوامل اجتماعی مؤثر بر آن (مورد دانشجویان دختر دانشگاه پیام نور اصفهان)، فرهنگی تربیتی زنان و خانواده، ۹(۳)، ۵۳-۷۸.
- ۲۲- سازمان مدیریت بحران کشور (۱۴۰۰). آیین‌نامه اجرایی مدیریت بحران‌های اجتماعی، تهران: انتشارات سازمان مدیریت بحران.
- ۲۳- سفیری، خدیجه (۱۳۹۴). هویت اجتماعی زنان، مجموعه مقالات همایش بزرگداشت بانوی انقلاب اسلامی.
- ۲۴- شلاپتوخ، ولادیمیر (۱۴۰۰). نظم اجتماعی در جامعه معاصر: آثار منفی و مثبت ترس، ترجمه از اصغر صارمی شهاب، تهران: جامعه‌شناسان.
- ۲۵- صانعی، پرویز (۱۳۵۴). جامعه‌شناسی ارزش‌ها، چاپ ۱، تهران: جار.
- ۲۶- عیوضی، محمدرحیم؛ کریمی، غلامرضا (۱۳۹۰). مشارکت اجتماعی زنان؛ رویکردی اسلامی، دانش سیاسی، ۷(۲)، ۱۳۳-۱۶۶.
- ۲۷- کاردوانی، راحله (۱۳۹۹). راهبردهای اخلاقی خانواده ایرانی و رویکرد اسلام در مواجهه با بحران کرونا، اخلاق پژوهی، ۳(۹).
- ۲۸- کرایب، یان (۱۳۸۸). نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس، ترجمه از عباس مخبر، تهران: آگاه.
- ۲۹- کرمی، سونیا (۱۳۹۳). نقش زنان در مدیریت بحران، همایش ملی جایگاه و نقش زنان در مدیریت جهادی.
- ۳۰- کوزر، لوئیس (۱۳۶۸). زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه از لوئیس کوزر توسط محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- ۳۱- کوزر، لوئیس؛ روزنبرگ، برنارد (۱۳۷۸). نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی، تهران: نی.
- ۳۲- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸). جامعه‌شناسی، ترجمه از منوچهر صبوری، تهران: نی.
- ۳۳- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۳). چکیده آثار آنتونی گیدنز، ترجمه از حسن چاوشیان، چاپ ۳، تهران: ققنوس.
- ۳۴- لاریجانی، محمدجواد؛ افروغ، محسن؛ و رشید، مهدی (۱۴۰۲). تجمع عامل؛ تحلیلی نو بر ماهیت جمهوری اسلامی ایران، مطالعات فرهنگی - اجتماعی حوزه، ۱۴، ۶-۲۱.
- ۳۵- لقمانی، سارا (۱۳۹۶). زنان در شرایط بحرانی، تهران: شیرازه.
- ۳۶- ماستری‌فراهانی، الهه؛ و صیادی، سمیه (۱۴۰۲). نقش مدیریت معنوی زنان در مواجهه با بحران‌های خانوادگی، ۲(۲)، ۶۳-۸۲.
- ۳۷- محمود، مهام (۱۳۹۹). رقابت و نظم اجتماعی؛ نقد جامعه‌شناسی گسسته‌گرا بر مبنای یافته‌های «انسان‌شناسی یاریگری»، راهبرد فرهنگ، ۱۳(۵۰)، ۵۳-۸۴.
- ۳۸- مزادپور، کتابون؛ و همایون، ناصر (۱۳۶۹). حیات اجتماعی زن در تاریخ ایران، جلد ۱، تهران: امیرکبیر.
- ۳۹- مندراس، هانری (۱۳۴۹). مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه از باقر پرهام، چاپ ۱، تهران: امیرکبیر.
- ۴۰- میرحسینی، زهرا (۱۳۹۹). مطالعه کیفی مسائل و چالش‌های زندگی زنان در همه‌گیری کووید-۱۹، مسائل اجتماعی، سال ۱۲، شماره ۱، ۱۹۷-۲۱۹.
- ۴۱- نسیم‌افزا، نگار؛ غفاری‌نسب، اسفندیار؛ یاراحمدی، علی؛ و گلی، علی (۱۴۰۱). برساخت اجتماعی آسیب‌پذیری زنان در بلایای طبیعی (مطالعه موردی سیل فروردین‌ماه ۱۳۹۸ محله سعدی شیراز)، مطالعات توسعه اجتماعی - فرهنگی، ۱۱(۳)، ۳۷-۶۲.
- ۴۲- نوایی‌نژاد، سکوه (۱۳۸۵). روان‌شناسی زن، تهران: علم.
- ۴۳- همیلتون، ملکلم (۱۳۸۱). جامعه‌شناسی دین، ترجمه از محسن ثلاثی، تهران: تبیان.
- ۴۴- یاسمی، محمدتقی؛ و باقری‌یزدی، عباس (۱۳۹۰). حمایت‌های اجتماعی - روانی در بلایا و حوادث غیرمترقبه، تهران: وزارت بهداشت، دفتر سلامت روانی، اجتماعی و اعتیاد.
- ۴۵- یوسف‌زاده‌روشن، زهرا؛ جدیدزاده، علی؛ و اصفهانیان، هما (۱۴۰۳). تأثیر همه‌گیری کووید-۱۹ بر عرضه نیروی کار زنان در ایران،

تحقیقات اقتصادی، ۵۹(۱)، ۱۵۱-۱۷۷. doi:10.22059/jte.2024.365092.1008853

- 46- Al-Ali, N. (2019). Women and War in the Middle East: Transnational Perspectives. London: Zed Books/
<https://cadmus.eui.eu/handle/13242/1814>
- 47- Woosdon, S. (2010). Reconstructionism. <http://www.encyclopedia.com>.
- 48- Bourdieu, P. (1986). ****The Forms of Capital****. In J. Richardson (Ed.), Handbook of Theory and Research for the Sociology of Education (pp. ۲۵۸-۲۶۱). New York: Greenwood.
- 49- Parsons, T. (1951). The Social System .New York: Free Press .University of California Libraries . The social system : Parsons, Talcott, ۱۹۰۲- : Free Download, Borrow, and Streaming : Internet Archive
- 50- Weber, M. (1978). Economy and Society: An Outline of Interpretive Sociology. Berkeley: University of California Press.
- 51- Habermas, J. (1984). The Theory of Communicative Action. Boston: Beacon Press The theory of communicative action : Habermas, Jürgen : Free Download, Borrow, and Streaming : Internet Archive.
- 52- Tilly, C. (۱۹۷۸). From Mobilization to Revolution. Addison-Wesley. Cambridge University Press.
- 53- Fraser, N. (2013). Fortunes of Feminism: From State-Managed Capitalism to Neoliberal Crisis. London: Verso Books.
- 54- Cutter, S. (2016). "The Landscape of Disaster Resilience Indicators."
- 55- Moghadam, V. M. (2018). Modernizing Women: Gender and Social Change in the Middle East. Boulder: Lynne Rienner Publishers.



Calibrating the Role of Women and Social Institutions in the Reconstruction of Social Order in Post-Crisis Contexts: The Political–Social Crises of the 2010s and 2022 in Iran

Mohsen Afrough^{1*}

1-PhD in Political Science, Imam Khomeini Educational and Research Institute, Qom, Iran. (Corresponding Author)

afroughmohsen1318@gmail.com

Abstract

The social transformations of the 2010s, and particularly the events of 2022, demonstrated that women have become one of the most significant focal points of perceptual and media confrontation against the Islamic Republic of Iran. Nevertheless, prevailing analyses often either reduce women to emotional and reactive actors or frame them within the narratives of foreign media as drivers of social rupture. Employing a descriptive–analytical method and relying on documented data, the present study seeks to reveal the actual role of women in the perceptual and normative dynamics of Iranian society through a three-level theoretical framework encompassing post-crisis institutional damages, patterns of women’s agency during periods of crisis, and mechanisms of social order reconstruction in the post-crisis phase. The findings indicate that cognitive operations targeting women through the salience of issues such as dress, dignity, social vitality, maternal roles, and civic participation aim to undermine perceptual cohesion and generate identity fragmentation. However, women’s soft capacities within the family sphere, women-centered social institutions, and local networks have largely neutralized these operations and facilitated the restoration of perceptual and normative fractures. The analysis further shows that by strengthening emotional authorities, redefining the boundary between legitimate protest and disorder, stabilizing the national narrative, and reproducing social capital, women have emerged as key actors in guiding society from perceptual instability toward social organization. Accordingly, the study concludes that understanding the role of women in contemporary Iran must move beyond emotionalized analyses and be rearticulated within the frameworks of “post-crisis order-building” and “collective perception management” a shift that renders the empowerment of women within governance and social institutions a strategic necessity for social security and national stability.

Keywords: Women; Cognitive Warfare; Social Order Reconstruction; Social Capital; Perceptual Governance.



This Journal is an open access Journal Licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License

(CC BY 4.0)